

برهان پنهانی الهی، یا ناباوری *

گردآوری: شارمین مهرآذر

Sh.mehrazar@gmail.com

پیشگفتار

شرح برهان

توضیحات تکمیلی در مورد برهان

شبیهات

سنت اختیار

سنت نادانسته

نتیجه گیری

منابع

پیشگفتار

من دوستی داشتم که فکر میکرد بینی بد فرمی دارد، و همیشه فکر میکرد مردم در مورد بینی او با یکدیگر سخن میگویند و تمام مشکلاتش در برقراری ارتباط با دیگران را به حساب بد ریخت بودن بینی اش میگذاشت. معمولاً خدا باوران هم حساب بیخدایی دیگران را به مسئله پنهان بودن خدا میگذارند، یعنی اولین فکری که در مورد بیخدایان میکنند این است که این افراد خدا را قبول ندارند چون خدا را نمیتوان دید. دلیل شکل گیری این باور نه چندان غلط شباهت بسیاری به بینی به اصطلاح بد ریخت دوست من دارد، این دو مسئله نقاط ضعف هستند، بینی بد فرم دوست من نقطه ضعف دوست من و پنهان بودن خدا از نقاط ضعف خدا باوری است. معمولاً ویژگیهایی مانند غیر قابل دیدن بودن، غیر قابل درک بودن، غیر طبیعی بودن و غیره ویژگیهایی هستند که اگر در مورد چیزهای دیگر غیر از خدا مطرح شوند ما حکم بر عدم وجود آن چیزها میدهیم اما بعضی انسانها این قاعده را در مورد خدا رعایت نمیکند. اکنون اگر واقعا خدا وجود داشته باشد چه لزومی دارد که پنهان باشد؟

در نوشتار دیگری با فرنام ندیدن دلیل نبودن نیست پیرامون اینکه آیا چیزهایی وجود دارند که قابل دیدن و دریافت حسی نیستند یا نه به اندازه کافی صحبت شده است، اما در این نوشتار قصد دارم به نوعی دیگر به مسئله پنهان بودن خدا بپردازم. برهان پنهانی الهی بطور مستقیم با اینکه وجود خدا آشکار نیست ارتباط دارد و تلاش میکند پنهان بودن خدا را بعنوان دلیلی بر عدم وجود خدا اقامه کند. توجه داشته باشید که این برهان هرگز مدعی این ادعای جهانشمول نیست که "هرچیز که پنهان باشد، وجود ندارد"، بلکه بطور مشخص تنها در مورد خدا (خداوند چیست؟) این ادعا را مطرح میکند که "خدا وجود ندارد چون خدا آشکار نیست". این برهان به این دلیل تنها به خدا باز میگردد که در آن از ویژگیهای خدا استفاده میشود. این برهان نیز همچون برهان شر، برهانی شهودی است یعنی درستی آن مستلزم شهادت حقیقت یا حقایقی خارجی است. برهان پنهانی الهی همچنین از این نگر با برهان شر شباهت دارد که هر دو این برهان ها، نیک بودن، علیم بودن و قدیر بودن خدا را مورد حمله

قرار میدهند و نشان میدهند که وجود خدایی که این سه ویژگی یا صفت را داشته باشد در تناقض با واقعیت های موجود است. در برهان شر وجود شر واقعیتی است که در تناقض با وجود خدا است و در برهان پنهانی الهی، پنهان بودن و آشکار نبودن خدا است که مورد استفاده قرار میگیرد تا عدم وجود خدا اثبات شود. همانطور که پیشتر نیز اشاره شد، برهان پنهانی الهی یکی از مجموعه براهین شهودی اثبات عدم وجود خدا است که در آن شهادت به پنهانی و نا آشکاری وجود خدا برای اثبات قضیه عدم وجود خدا ضرورت دارد، و میدانیم که براهین شهودی از ارزشی کمتر نسبت به براهین منطقی اثبات عدم وجود خدا دارند زیرا این برهانها بحث وجود خدا را از منطق بیرون میکشند و به حوزه واقعیت ها و فلسفه میکشانند.

آیا تابحال به این قضیه فکر کرده اید که،

الف - هرچیز که وجود دارد آشکار است!

ممکن است شما بگویید، خیر بسیاری از چیزها وجود دارند که آشکار نیستند، مثلا امواج رادیویی و مادون قرمز وجود دارند اما آشکار نیستند. در پاسخ به این اعتراض باید بگویم که شما از کجا میدانید امواج رادیویی و مادون قرمز وجود دارند؟ آیا غیر از این است که اثر مشتق شده از وجود آنها را دیده اید و یا با هر ارگان حسی دیگری وجود آنها دریافت حسی کرده اید؟ ممکن است از لحاظ فیزیکی بتوان گفت منظور از آشکار بودن همان "قابل اندازه گیری کردن" باشد، امواج رادیویی و مادون قرمز از جنس انرژی موجی هستند و دوره و طول موج آنها قابل اندازه گیری کردن است، ما از آنجایی که این امواج بر ما آشکار شده اند یعنی توانسته ایم آنها را اندازه بگیریم و بسنجیم به وجود آنها پی برده ایم. پس ما به نحوی توانسته ایم وجود این چیزها را دریافت حسی کنیم، پس وجود چنین چیزهایی نمیتواند مثال نقضی برای الف باشد.

شاید در اینجا آن مثال مسخره قدیمی آخوند پسند که، شخصی نزد امام فلان (ع) رفت و گفت خدا وجود ندارد چون دیده نمیشود به ذهن شما بیاید، و آن امام همام که به صورت آن مرد سیلی میزند و آن مرد میگوید دردم آمد و امام به آن شخص میگوید دروغ میگویید درد وجود ندارد چون دیده نمیشود. البته متاسفانه آن مثال دیگر کار نمیکند چون درد نیز از طریق اعصاب به مغز منتقل میشود و پالسهایی که اعصاب به مغز منتقل میکنند قابل اندازه گیری و سنجش است، در نتیجه درد نیز آشکار و قابل دیدن است!

شاید در اینجا شما بگویید عشق و محبت چطور؟ آیا عشق و محبت نیز آشکار است؟ در پاسخ باید بگویم که منظور از "وجود" در قضیه ای که راجع به آن صحبت میکنیم "وجود عینی" است نه "وجود ذهنی"، چیزی وجود عینی دارد که وجود آن مستقل از وجود ما (اشخاصی که وجود آن چیز را میدانیم) باشد، و چیزی وجود ذهنی دارد که وجود آن مبتنی بر وجود ما باشد. یعنی اگر من وجود نداشته باشم، آنچه را که من آنرا عشق میدانم نیز وجود نخواهد داشت. عشق و محبت یک مفهوم ذهنی است نه عینی، یعنی شما نمیتوانید با انگشت به چیزی اشاره کنید و بگویید اینجا چهار واحد عشق و محبت ریخته است. عشق و محبت ساخته ذهن انسان است و در دنیای واقعی خارج از ذهن انسان وجود ندارد، البته ممکن است افرادی معتقد باشند خود عشق و محبت نیز رفتاری انسانی است و ناشی از ساختمان مغز انسان است، شما وقتی نسبت به شخصی احساس عشق و محبت میکنید که چیزهای خاصی از آن شخص را ببینید یا رفتار او را دریافت حسی کنید. ما در اینجا نمیخواهیم بیش از این وارد این بحث بشویم اما اگر اینگونه باشد، این موضوع به نفع قضیه یاد شده تمام میشود زیرا در آن صورت عشق و محبت نیز آشکارا وجود خواهد داشت، بنابر این، عشق و محبت و سایر عواطف بشری نیز نمیتوانند این قضیه را رد کنند.

حال نکته جالب این است که تمام موجودات که خدا باوران به وجود آنها اعتقاد دارند و بیخدایان وجود آنها را نفی و یا انکار میکنند نا آشکار هستند! مثلاً خدا باوران معمولاً علاوه بر وجود خدا، معتقد به وجود شیاطین، اجنه، فرشته ها و ارواح هستند، و تمامی این چیزها کاملاً غیر آشکار هستند. اگر قضیه الف درست باشد میتوان نتیجه گرفت که "چیزهای نا آشکار و یا پنهان" وجود ندارند. اما آیا ما واقعا میدانیم که الف درست است؟ متاسفانه خیر، اثبات اینکه "هر چیز که وجود دارد آشکار است"، مستلزم این است که ما بر "همه چیز" اشراف داشته باشیم،

ولی ما انسانها چنین اشرافی را قطعاً نداریم، بنابر این نمیتوانیم قضیه الف را بطور قطعی ادعا کنیم. اما تا زمانی که خدا باوران یک مثال نقض برای این قضیه یاد نکرده اند و اسناد و شواهدی معتبر برای اینکه "چیزهایی وجود دارند که آشکار نیستند" ارائه نکنند هیچ دلیلی وجود ندارد که کسی حرف آنها را باور کند و قبول کند که چیزهایی پنهان نیز وجود دارند. اما برهان پنهانی الهی از این استدلال ساده پیروی نمیکند، این برهان پنهانی الهی را به یک مسئله اخلاقی تبدیل میکند و نشان میدهد که پنهان بودن خدا، با نیک بودن، علیم بودن و قدیر بودن خدا در تناقض است. و خدا اگر وجود میداشت باید لزوماً آشکار میبود و ما میتوانستیم مانند هر چیز آشکار دیگری از وجود آن آگاه شویم، و چون اینگونه نیست اگر این تناقض اثبات شود میتوان ثابت کرد که خدا قطعاً وجود ندارد. بعبارت دیگر اگر خدایی قدیر، علیم و اخلاقمدار وجود میداشت، او باید نشانه های کافی و مدارک و اسناد کافی از خود بر جای میگذاشت که دستکم اکثر انسانها به او و دینش باور داشته باشند، چون این وضعیت محقق نشده است میتوان نتیجه گرفت که چنین موجودی وجود ندارد.

شرح برهان

اجازه بدهید شرح برهان را با طرح یک مسئله اخلاقی آغاز کنیم
فرض کنید آدم بسیار گردن کردن کلفتی به نام آقای گردنکش وارد یک محله بشود. تصور کنید آقای گردنکش علاوه بر قلدر و قلچماق بودنش مسلح به سلاحی گرم نیز هست. او تمام اهالی محل را به بیرون فرا میخواند و آنها را به صف میکند، سپس خود را معرفی میکند و میگوید که به این محله آمده است تا از همه اهالی این محله امتحانی را بگیرد. آقای گردنکش به مردم توضیح میدهد که باید یک وزنه 150 کیلوگرمی را دو بار از روی زمین بلند کنند و بر روی سرشان بگیرند و هرکس نتواند اینچنین کند، مجازات خواهد شد. مجازات هم این خواهد بود که آقای گردن کردن کلفت اول این آدمها را که در امتحان رد شده اند آتش میزند و بعد نیز یک تیر خلاص بر مغز آنها شلیک میکند. حال فرض کنید از جمعیت آن محل 10% مردم ورزشکار باشند و بتوانند این وزنه را آنطور که آقای گردنکش خواسته بلند کنند، و 90% باقی مانده نیز همانگونه که آقای گردنکش گفته شکنجه و سپس اعدام میشوند.

نظر شما راجع به آقای گردنکش چیست؟ آیا او انسان اخلاقمدار و نیکی است یا انسانی بی اخلاق و ظالم است؟ بعید است که کسی آقای گردنکش را انسان خوبی بداند، مگر اینکه به مقدار زیادی بی صداقت و یا اینکه دگرستیز و سادیست باشد.

مثالی که در بالا آورده شد باید به مقدار زیادی مسئله برهان پنهانی الهی را که گاهی اوقات از آن با فرنام "برهان ناباوری یا بی اعتقادی" نیز یاد میشود روشن کرده باشد، برهان پنهانی الهی میگوید خدا نیز اگر وجود داشته باشد امتحانی مشابه همین امتحان را برگزار کرده است و کسی که چنین آزمونی را برگزار کند نمیتواند موجود خوب و اخلاقمداری باشد، این موجود قطعاً موجودی شرور و نابکار و ظالم است. نکته اصلی این برهان تاکید بر آن دارد پنهانی الهی است که موجب بی اعتقادی به خدا و سایر باورهای احتمالی دینی است که به آن نسبت داده میشود. روشن است که آنچه امتحان الهی را ظالمانه کرده است پنهانی او است، و از آنجا که برگزاری چنین آزمونی با وجود چنین موجودی در تناقض است میتوان نتیجه گرفت که خدا وجود ندارد. البته باید گفت که این برهان، خدایان دینی را و بویژه خدایان ادیان سامی را مورد حمله قرار میدهد، اگر شخصی به خدایی که آزمون برقرار میکند، نیک است و یا باورداشتن به او به هر نوعی برای انسان سودمند باشد باور ندارد این برهان نمیتواند او را متقاعد کند که خدایش وجود ندارد. بعد از این توضیح کوتاه به فرمولاسیون این برهان خواهیم پرداخت. پیش از مطرح کردن برهان لازم است چند تعریف انجام دهیم، قرآن میگوید که، مجموعه گزاره های P (قضیه، گزاره چیست؟) درست هستند. مجموعه گزاره های P:

الف - شخصی وجود دارد که بر تمام کائنات تسلط و فرمانروایی دارد. بقره 107، 116، مائده 17، اعراف 158.

ب- آن شخص افرادی را از میان مردم انتخاب میکند و آنها را پیامبر میکند. بقره 285، نساء 79، اعراف 35، توبه 70.

پ- محمد بن عبدالله آخرین پیامبری بوده است که آن شخص وی را برای هدایت بشر انتخاب کرده است. احزاب 40.

حالت S را در نظر بگیرید

حالت S حالتی است که در آن تمام انسانها، یا تقریباً تمام انسانهایی که بعد از ظهور و بعثت محمد زیسته اند و میزیند قبل از اینکه بمیرند این باور را داشته باشند که تمامی آنچه قرآن گفته است درست است و محمد بن عبدالله آخرین پیامبر خدا بوده است، یا به الف، ب و پ باور داشته باشند.

بعد از این دو تعریف، برهان را میتوان بصورت زیر فرمولیزه کرد:

برهان پنهانی الهی، استدلال الف:

1- اگر خدای قرآن وجود داشته باشد او چهار ویژگی زیر را (علاوه بر سایر ویژگیها) خواهد داشت:

الف- او قادر خواهد بود که حالت S را تحقق بخشد، چون او قادر مطلق و عالم مطلق است.

ب- او میخواست که حالت S را بوجود بیاورد، چون نیک است.

ج- او نمیخواست هیچ چیز به غیر از حالت S را بوجود بیاورد، چون حالت S را به شدت میخواهد. بعبارت دیگر هر چیزی که در تناقض با تحقق S باشد برای او ناخواسته بود.

د- او خردمند خواهد بود، یعنی بر اساس خواستها و اهداف والایش عمل میکرد.

2- اگر موجودی که چهار شرط فرض 1 را داشته باشد، وجود میداشت، آنگاه حالت S تحقق می یافت.

3- شرایط S وجود ندارد، اینگونه نیست که تمام انسانها، یا تقریباً تمام انسانهایی که بعد از ظهور و بعثت محمد زیسته اند و میزیند قبل از اینکه بمیرند این باور را داشته باشند که تمامی آنچه قرآن گفته است درست است و محمد بن عبدالله آخرین پیامبر خدا بوده است.

4- موجودی وجود ندارد که چهار ویژگی مطرح شده در 1 را داشته باشد، نتیجه از 2 و 3.

5- خدای قرآن وجود ندارد، نتیجه از 1 و 4.

البته همین استدلال را میتوان به هر خدایی که قرار است باور داشتن به او برای بشر سودمند باشد و همچنین موجودی اخلاقمدار و نیک باشد قابل بسط دادن است و میتوان با تغییرات اندکی نشان داد که تمامی خدايان دینی نمیتوانند وجود داشته باشند.

توضیحات تکمیلی در مورد برهان

اکنون پس از بیان برهان بصورت فرمولیزه شده شایسته است تک تک فرض ها را بطور دقیق و جزئی بررسی کنیم.

1- الف. قدیر بودن از ویژگیهای هر خدای کامل فلسفی (خداوند چیست؟) است، در مورد خدای اسلام نیز بطور صریح به قدیر بودن او در قرآن و در انجیل و تورات بارها اشاره شده است (1). اگر خدایی قدیر-قادر مطلق باشد باید بتواند که هر وضعیت منطقی را تحقق بخشد، وضعیت S وضعیتی منطقی ممکن است و از این رو خدا باید بتواند آنرا تحقق بخشد. اینکه خدا از چه طریقی میتواند است وضعیت S را تحقق بخشد مسئله ای است که به خود خدا مربوط است اما به ذهن بشری من راه های زیادی میرسد که در زیر به چند تا از آنها اشاره میکنم. خدا میتواندست در دوران مدرن با دعوت از تمامی خبرنگاران و خبرگزاری ها یک کنفرانس خبری بگذارد و خود را در آن به بشریت معرفی کند، اهداف خود را از خلق بشریت اعلام کند و سرنوشت بشر را برایش توضیح دهد. یا میتواندست با یک صدای آسمانی خودش برای تمام مردم جهان برنامه بگذارد و بگوید من هستم و این برنامه من است. خدا میتواندست یک وبسایت رسمی بطور معجزه آسایی بر روی اینترنت برای خود باز کند و به مردم این

فرصت را بدهد که هر سوالی در هر زمینه ای دارند از او بپرسند تا مطمئن شوند او خدا است. خدا میتواند بطور مستقیم همانطور که به پیامبران مثلاً وحی میفرستاده به تمام انسانها وحی بفرستد و به آنها خود را معرفی کند. خدا میتواند به یک دستگاهی مانند خداسنج یوگاد پاسخ بدهد، برای اطلاعات بیشتر به "خدا سنج یوگاد" مراجعه کنید. خدا میتواند فرشتگان متعددی را به مراکز علمی و دانشگاه ها (اگر نه برای تمام مردم) بفرستد و آنها بصورت مشخص، مستند، مستدل و دقیق وجود خدا را و درست بودن دین خدا را به فرهیختگان بگونه ای نشان دهد که آنها وجود خدا را قبول کنند و به دیگران هم بیاموزند.

خدا میتواند کتابی که ارسال کرده است (مثلاً قرآن) را بگونه ای ارسال کند که هیچ خطا و شکی نتوان بر آن ورزید (برای نمونه هایی از خطاهای قرآن به بخش اشتباهات قرآن، خطاهای تازینامه مراجعه کنید) و بقدری دقیق و شگفت انگیز آنرا مینوشت که هر کس با خواندن آن میفهمید این کتاب از طرف خدا آمده است. ممکن است خدا باورانی که کتابهای دینی دارند معتقد باشند که کتابهایشان چنین ویژگی را دارند، اما باید توجه داشت که این نظر دینی آنها هست، بر اساس این برهان وقتی میتوان قبول کرد کتابی الهی به اندازه کافی از استحکام و همچنین مطالب عالی برخوردار است که دست کم اکثریت مردم کره زمین اگر نه همه آنها به الهی بودن آن کتاب باور داشته باشند. و الا از بهائیان گرفته تا یهودیان و زرتشتیان همگی مدعی این هستند که در کتابهایشان هیچ اشکالی نیست و نظیر آن کتابها وجود ندارد.

فرستادگان خدا مانند محمد میتوانند بطور دقیق تری دست به معجزات بزنند، مثلاً محمد میتواند بصورتی شق القمر کند که همه مردم جهان آنرا ببینند، و تاریخ نویسان هندی و چینی و ایرانی و رومی این واقعه را ثبت کنند که ماه نصف شد. یا بر اساس باورهای مسیحی، مسیح بجای اینکه بر یاران خود ظهور کند و رستاخیز کند، بر پتینوس پیلات حاکم رومی اسرائیل رستاخیز میکرد یا بر خود امپراطور روم تیریوس ظهوری میکرد تا دیگر شکی باقی نماند که او نیروهایی از طرف خدا دارد. ابابیل که در قرآن از آنها صحبت شده است را یکبار دیگر در زمان مدرن بفرستد تا کاری عجیب و غریب کنند، یا مثلاً کاری کند که پرندگان به قبر امامان شیعه و خانه کعبه تخی نکنند. روشن است که هر کدام از کارهای بالا که همواره میتوان روشهای بهتری از آنها را یافت و آنها را توسعه داد ممکن هستند. در خود قرآن به اینگونه کارها اشاره شده است در سوره اسراء آیه 90 مشرکان به محمد گفته اند "و گفتند ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه چشمه ای از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی!" حال اگر خداوند اینکار را انجام میداد یقیناً افراد بیشتری به محمد باور میداشتند، شاید تمامی انسانها. از طرفی بر اساس قدیر بودن خدا، خدا اگر وجود میداشت قادر بوده است هر کدام از آنها را انجام دهد، بنابراین فرض 1-الف بدیهی است و جای شک در آن نیست، خدا قطعاً اگر وجود داشته باشد میتواند با انجام یک سری کارها از جمله کارهای یاد شده وضعیت S را تحقق بخشد.

1- ب. میگوید که تحقق وضعیت S دلخواه خدا است و خداوند تحقق S را خواستار است. حال تحقق S ممکن است یکی از خواسته های خدا باشد اما خواسته های دیگری نیز موجود باشد که نسبت به این خواسته ارجحیت داشته باشند، اینجا است که فرض 1-ج مطرح میشود. به نظر میرسد فرض 1-ب نیز به دلیل اخلاقمدار بودن خداوند فلسفی و همچنین نیک بودن او بدیهی به نظر برسد، خداوند اگر سرنوشت بدی را برای انسانها بخواهد و به قول مذهبیبون "خیر بنده اش را" نخواهد دیگر اخلاقمدار نبوده و خدای شرور و بد خواهد بود. اما دست کم 3 استدلال دیگر میتوان برای اثبات 1-ب آورد:

استدلال 1- خداوند میخواسته است که انسانها به درست بودن قرآن و پیامبر بودن محمد باور داشته باشند (انبیاء 107، میگوید که محمد را نفرستاده ایم مگر به دلیل اینکه رحمتی بر عالمیان باشد). در مورد مسیحیت خداوند میخواسته است که همه انسانها به اینکه مسیح پسر خدا است باور داشته باشند (I John 3:23). اگر خداوند چنین چیزی نمیخواست محمد و مسیح را اساساً با ایده های جهانی ارسال نمیکرد.

استدلال 2- در قرآن (اسراء 89) میگوید که "ما در این قرآن برای مردم از هر چیز نمونه ای آوردیم (و همه معارف در آن جمع است) اما اکثر مردم (در برابر آن) جز انکار حق، کاری ندارند." این آیه نشان میدهد که خداوند در قرآن از چیزهایی نمونه آورده است که انسانها به حق پی ببرند، اگر نمیخواست که تمام مردم به حق پی ببرند

منطقاً چنین کاری نمیکرد، در جایی دیگر گفته است این قرآن چیزی جز تذکری برای جهانیان نیست. برای همهٔ جهانیان نیست. (سورهٔ تکویر آیهٔ 27) همچنین میگوید تو را نفرستادیم مگر آنکه برای همهٔ مردم بشارت دهنده و باز دارنده باشی... (سورهٔ سبأ آیهٔ 28). بنابر این از این دست آیات میتوان نتیجه گرفت که 1-ب درست است، همچنین به (14:44,4:170,10:24) نگاه کنید.

استدلال 3- اگر خدا واقعا نخواهد که همه انسانها به او و مجموعه فرضهای P اعتقاد داشته باشند، آیا دیگر این معنی پیدا میکند که او بخاطر بی اعتقادی به خدا انسانها را تنبیه کند؟ اگر اینگونه باشد دیگر بی اعتقادی افراد خواست خدا خواهد بود و در نتیجه تنبیه کردن آنها ظالمانه خواهد بود و علت بی اعتقادی افراد خود خدا خواهد بود.

1- ج. این زیر فرض اندکی با زیر فرضهای پیشین متفاوت است، از آن سو که این فرض را نمیتوان از روی قرآن نشان داد. ممکن است گفته شود که خدا نمیتواند تمایلات ناسازگار با یکدیگر داشته باشد زیرا در این صورت نمیتواند همه آنها را عملی کند، در حالی که خدا بر هر چیزی بر اساس تعریفش قادر است، اما این استدلال به تنهایی ممکن است نتواند هرکسی را قانع کند. از طرفی دیگر میبینیم که در قرآن بارها و بارها به شرک نوزیدن و در نتیجه پذیرش توحید (وجود، یگانگی و پیروی از خدا) اشاره شده است، این میتواند نشان دهد که هیچ هدفی بالاتر از این برای خدا وجود ندارد، یا اینکه او به مردم دستور میدهد به پیامبرش باور بیاورند، بر اساس باورهای دینی اسلامی خدا اساساً انسانها را برای خداپرستی آفریده است اما تمام اینها میتوانند تنها نشان دهند که باور داشتن به خدا و دین او بالاترین اولویت خدا برای انسانها است، اما نمیتوانند بطور قطعی این را اثبات کنند. فیلسوف دیگری برای اثبات این فرض استدلال دیگری مطرح کرده است که استدلال وی با فرنام "استدلال ب" در همین نوشتار خواهد آمد. ادامه بحث بر سر این فرض به سنت های الهی بر میگردد که بطور مشخص در بخش شبهات به آنها پرداخته خواهد شد.

1- د. این فرض احتمال اینکه خدا نابخرد باشد را رد میکند. منظور اینجا از نابخردی این است که خدا هرگز یکی از اهدافش را بدون هیچ دلیلی کنار نمیگذارد. بلکه او اهدافی را که ناسازگاری با سایر اهدافش ندارند عملی میکند، این ناشی از فهمیم بودن خدا میشود.

2. بسیار روشن است که اگر تمام زیر فرضهای فرض 1 درست باشند 2 نیز درست خواهد بود، زیرا هیچ دلیلی وجود ندارد که اگر تمام شرایط برای وقوع S محیا باشد و خدا اراده به تحقق S داشته باشد، S تحقق یابد. بعبارت دیگر این فرض نتیجه اصل جهت (یا علت) کافی لایب نیتس (3) است؛ هرکس با 2 مخالفت کند احتمالاً آنرا نفهمیده است.

3. این فرض نیازمند شهود است، با نگاه کردن به جمعیت دنیا میتوان دریافت که وضعیت S وجود ندارد. دین اسلام و هرکدام از سایر ادیان را اگر در نظر بگیرید پیروان آنها در اقلیت مردم زمین قرار دارند. البته خارج از این مشاهده بسیار آشکار در قرآن نیز به این مسئله اشاره شده است که اکثر مردم ایمان نمی آورند. سوره هود آیه 17 از جمله آیات است که میگوید اکثر مردم به الله و و دینش ایمان نخواهند آورد، همین قضیه همچنین قابل دریافت از سوره روم آیه 6، 30، سیا 36، یس 7، غافر 57، جاثیه 26، میباشد. در این آیات خود قرآن اعتراف میکند که بیشتر مردم باورمند به قرآن و مفاهیم آن نیستند و نسبت به آن بی اعتقادند. فرض 3 فرضی است که این برهان نام دوم خود (برهان ناباوری یا بی اعتقادی) را نیز از آن گرفته است.

4. فرض شماره 4 نخستین نتیجه گیری این برهان است. این فرض نیاز به اثبات ندارد چون منطقاً میتوان آنرا از 2 و 3 نتیجه گرفت.

5. فرض شماره 5 دومین نتیجه گیری این برهان است. این فرض نیز نیاز به اثبات ندارد و آنرا میتوان منطقاً از 1 و 4 نتیجه گرفت.

روشن است بر روی 4 و 5 نمیتوان هیچ شکی داشت زیرا این دو فرض که نتیجه گیری برهان نیز هستند بطور منطقی اگر باقی فرضها درست باشند از آنها نتیجه میشوند لذا تمامی بحث باز میگردد به فرضهای 1، 2 و 3. همچنین همانطور که نشان داده شد، روشن است که روی 2 و 3 نیز نمیتوان شک کرد، بنابر این تنها فرضهایی که

باقی میمانند زیر فرضهای چهارگانه فرض 1 هستند. همانطور که نشان داده شد 1-الف و 1-ب نیز بدیهی هستند لذا تنها جای بحث و مناظره که باقی میماند بر روی فرضهای 1-ج و 1-د است. در مورد فرض 1-ج فیلسوف دیگری با نام ویکتور کسکولونلا (Victor Cosculluea) استدلالی را در دفاع از این فرض آورده است. به یاد داریم که این فرض این همانی با گزاره "خداوند تمایلات ناسازگار ندارد" دارد، یعنی اگر این گزاره اثبات شود 1-ج نیز اثبات شده است. استدلال وی که استدلالی فلسفی است و با منابع دینی ارتباطی ندارد از این قرار است:

استدلال ب:

1. اگر خدا هر تمایلی داشته باشد که وضعیت X تحقق یابد، آنگاه تحقق یافتن X بهتر از تحقق یافتن هر وضعیت دیگری مانند Y است، در صورتی که Y در ناسازگاری با X باشد.
2. اگر خدا تمایل داشته باشد که وضعیت S تحقق یابد (همانگونه که در استدلال الف ادعا میشود) و خداوند همچنین تمایل داشته باشد وضعیت T که وضعیتی ناسازگار با وضعیت S است تحقق یابد، آنگاه تحقق یافتن S بهتر از تحقق یافتن T است و تحقق یافتن T بهتر از تحقق یافتن S است.
- 3- این درست نیست که که تحقق وضعیت S بهتر از تحقق وضعیت T باشد و تحقق وضعیت T برتر از تحقق وضعیت S باشد، چون این یک تناقض است. (در نتیجه 2 باطل است).
- 4- بنابر این، اینگونه نیست که خدا تمایل داشته باشد وضعیت T و S هر دو تحقق یابند، در صورتی که T و S با یکدیگر ناسازگار باشند.

از آنجا که این استدلال هیچ ارتباطی با طبیعت و چیستی وضعیت های S و T ندارد، اگر درست باشد میتواند گزاره "خدا نمیتواند تمایلات ناسازگار یا متناقض (تناقض چیست؟) داشته باشد" را که برابری با فرض 1-ج استدلال الف دارد اثبات کند. افزون بر این از آنجا که استدلال ب ارتباطی با کتاب قرآن یا انجیل و تفسیر آنها ندارد میتواند قدرت بسیار بیشتری داشته باشد و فرض 1-ج را که تئودور درنج خود آنرا ضعیف ترین فرض برهانش میداند استقامت فراوان بخشد. در توضیح فرضهای این استدلال کسکولونلا آورده است:

1. اگر وضعیتی مانند Y وجود داشته باشد که ناسازگار با وضعیت X باشد و تحقق آن بهتر از تحقق وضعیت X باشد، و اگر خدا تمایلی برای تحقق X داشته باشد آنگاه یا اخلاقمنداری و کمال اخلاقی او زیر سوال میرود یا علیم بودن او، زیرا موجودی که کمال اخلاقی دارد هرگز در صورتی که تحقق وضعیتی بهتر از X ممکن باشد تمایلی برای تحقق وضعیت X نخواهد داشت و از طرفی یک موجود علیم در صورتی که وضعیتی بهتر از وضعیت X قابل تصور باشد، حتماً میدانند که چنین وضعیتی قابل تحقق یافتن است.

حال ممکن است دو وضعیت X و Y هر دو به یک اندازه خوب باشند. در اینصورت هیچ چیزی در مورد X وجود نخواهد داشت که یک موجود علیم تمایل به تحقق X داشته باشد. این مسئله در صورتی روشنتر میشود که فرض کنیم وضعیت ممکن و رقیبی وجود دارد که تحقق آن بسیار بدتر از تحقق وضعیت X یا Y باشد. در چنین صورتی به نظر میرسد که یک موجود علیم و کامل از لحاظ اخلاقی به تحقق (X یا Y) تمایل خواهد داشت، یعنی به تحقق یکی از این دو وضعیت تمایل خواهد داشت نه هر دو آنها، زیرا هیچ دلیلی باقی نخواهند ماند که به تحقق هر کدام بطور مستقل تمایل داشته باشد (و خردمند بودن خدا این را معنی میدهد که خدا کاری بی دلیل نمیکند).

2- این فرض از فرض 1 پیروی میکند، مقدمه این فرض، فرض میکند که خداوند تمایل به تحقق دو وضعیت متناقض با یکدیگر را دارد. این فرض انجام میشود تا بعداً با نفی آن نشان داده شود خدا نمیتواند تمایلات ناسازگار با یکدیگر داشته باشد.

3- از آنجا که ما در مورد ارزش کلی سخن میگوییم باید 3 را قبول کنیم، هرچند ممکن است تحقق وضعیت S در تمامی زمینه ها و جنبه ها برتر از وضعیت T نباشد و برعکس، هرگز نمیتوان گفت S بطور کلی با در نظر گرفتن

تمام جوانب (که یک موجود علیم حتما تمام آن جوانب را میداند) برتر از وضعیت T است و در عین حال وضعیت T در تمامی جوانب برتر و بطور کلی برتر از S است، زیرا این یک تناقض است.
4- این فرض نیز بطور خودکار از فرضهای قبلی نتیجه میشود.
در ادامه به شبهاتی که به فرضهای این برهان وارد شده است خواهیم پرداخت.

شبهات

عمده ترین پاسخی که منتقدین این برهان به آن چنگ زده اند مسئله سنت های الهی است که در زبان انگلیسی از آن با فرنام "Theodicy" یاد میشود. کلمه تئودیسی از ریشه یونانی تئو به معنی خدا و دیسی به معنی عدالت می آید. منتقدین با مطرح کردن این سنت ها تلاش میکنند نشان دهند که فرض 1-ج باطل است. در اینجا لازم است به عمده ترین این سنت ها پردازیم و نشان دهیم که این سنت ها نمیتوانند برهان پنهانی الهی یا بی اعتقادی را رد کنند.

سنت اختیار

سنت اختیار احتمالا رایج ترین شبهه ای است که به این برهان وارد میشود. این شبهه در حمله به فرض 1-ج مطرح میشود تا نشان دهد چیزی به غیر از تحقق وضعیت S نیز وجود دارد که تحقق یافتن آن نسبت به تحقق یافتن وضعیت S ارجحیت دارد و آن مختار بودن انسانها است. از نظر کسانی که این شبهه را مطرح میکنند خدا میخواستند است که انسانها از روی اختیار و نه از روی هرگونه جبری به مجموعه گزاره های P ایمان بیاورند. از طرفی اگر او هر یک از کارهایی که خدا باوران آنها فوق العاده میداند (و در توضیح فرض 1- الف برخی از آنها را پیشنهاد کردیم) را انجام میداد، این بنوعی اختیار را از انسان ها می گرفت و آنها را مجبور به ایمان آوردن به گزاره های P میکرد. پس بنابر این شبهه، فرض 1- ج باطل است و در نتیجه کل استدلال الف باطل است.

به این حمله دفاع های متنوعی وارد است و به شیوه های مختلفی میتوان به آن پاسخ داد، نخستین و آشکار ترین آنها این است که معلوم نیست اساساً چرا مدافعان سنت اختیار فکر میکنند تحقق وضعیت S در تناقض با اختیار انسانها است، زیرا در صورتی که خواست انسانها این باشد که S تحقق بخشد دیگر تناقضی میان اختیار انسانی و تحقق وضعیت S وجود نخواهد داشت. چرا باید نشان دادن این نشانه ها به مردمی که خواهان دانستن حقیقت هستند با اختیار در تناقض باشد؟ به نظر میرسد اگر خواست مردم این باشد که حقایق را بدانند نشان دادن نشانه هایی آشکار به آنها نه تنها در تناقض با اختیار آنها نیست بلکه تایید اختیار آنهاست. حتی ارسال افکار بطور مستقیم به ذهن افراد و تماس مستقیم با آنها (چیزی مانند وحی) نیز نمیتواند در صورتی که آن افراد خود خواهان دریافت حقایق باشند با اختیار آنها در تناقض باشد، بلکه بر عکس در سازگاری با آن خواهد بود. بعنوان مثال فرض کنید خداوند مقدار زیادی پول را در حساب کسی که مایل است وجود او را تحقیق کند واریز کند، آیا اینکار در تناقض با اختیار آن شخص است؟ خیر بلکه اینکار به این اراده آن شخص کمک میکند و در نتیجه اختیار او را تایید میکند. افزون بر این همانطور که در توضیحات فرض 1- الف آورده شد، راه های متعددی وجود دارد که خدا بتواند بواسطه آنها وضعیت S را تحقق بخشد، او حتی لازم نیست بطور مستقیم به آنها پیامی را القا کند، و این کاملاً مسخره است اگر شخصی بگوید در هر صورتی اگر خدا چنین بکند اختیار انسانها را از بین برده است، این ادعا برابر با آن است که بگوییم هرگاه به هر شخصی مدرکی نشان داده شود اختیار او از بین رفته است و این ادعا بسیار مضحک است.

باورهای مردم همیشه توسط آنچه میبینند و میشنوند و میخوانند تغییر میکند، اما به اختیار آنها لطمه ای وارد نمیشود. حتی اجرا شدن معجزات بزرگ نیز تداخلی با اختیار انسانها ایجاد نمیکند، مردم میخواهند که حقیقت را بدانند، بطور مشخص آنها میخواهند بدانند که جهان چگونه برپا شده است. انجام دادن معجزه تنها به این خواسته آنها جامه عمل پوشاندن است و به هیچ عنوان نمیتواند در تناقض با اختیار آنها باشد. بنابر این روشن است که سنت اختیار نمیتواند فرض 1- ج را باطل کند. در حقیقت اگر کسی درک درستی از برهان داشته باشد خواهد

فهمید که این برهان کاملاً بی ارتباط با مسئله اختیار است. حتی اگر فرض کنیم نشان دادن نشانه‌ها به افراد اختیار آنها را در تصمیم‌گیری در مورد خدا از بین خواهد برد باز هم به نظر میرسد مردم از باورمند بودن به خدا در صورتی که او واقعا وجود داشته باشد سود خواهند برد. یک خدای مهربان و اخلاقمدار که بخواهد مردم واقعا هدایت شوند و خیر بندگان را می‌خواهد نباید بخاطر اینکه مقداری از اختیار بندگان سلب میشود آنها را برای همیشه روانه جهنم کند و بدبختی را بر آنها حاکم کند. بنابر این حتی اگر این برهان با اختیار رابطه‌ای نیز میداشت هنوز سنت اختیار نمیتوانست آنرا رد کند. زیرا مشخص نیست تداخل تحقق وضعیت S با اختیار انسانها بخودی خود نمیتواند نشان دهد که چرا خدا نمی‌بایست در صورتی که وجود داشته باشد چنین کاری کند.

اعتراضات دیگری بر اعتراض سنت اختیار وارد است و یکی از آنها این است که به نظر میرسد این اعتراض مدعی آن باشد که خدا از مردم انتظار خردگرا بودن را ندارد و از آنها انتظار دارد که بگونه نابخردانه‌ای به مجموعه گزاره‌های P باور داشته باشند، بدون اینکه شواهد و مدارک معتبر و درستی در اختیار آنها باشد. چرا خدا باید چنین چیزی بخواهد؟ چرا یک موجود عاقل و خردمند موجوداتی از شکل خود بیافریند و از آنها انتظار داشته باشد که احماقانه رفتار کنند؟ از این گذشته روشن نیست مردم قرار است چگونه در غیاب شواهد خوب به درست بودن مجموعه گزاره‌های P باورمند شوند. آیا انتخاب یک باور دینی درست تنها باید نتیجه حدس و گمان باشد؟ آیا سعادت اخروی انسانها در نزد خدا یک لاتاری بزرگ کیهانی است؟ اگر خدا وجود داشته باشد، وی چرا باید چنین چیزی را خواستار باشد؟

افزون بر این اعتراضات به نظر میرسد کتابهای دینی مانند قرآن و انجیل از اتفاقهای ماوراء طبیعی زیادی سخن می‌گویند که در زمان‌های پیشین برای مردمان مختلفی اتفاق افتاده است، چگونه است که اگر این اتفاقها با اختیار ناسازگاری دارند، خداوند اختیار را از آن افراد گرفته است ولی دیگر چنین کاری نمیکند؟ مدافع سنت اختیار باید شرح دهد که چگونه از بین بردن اختیار در دورانی که قرار است ماجراهای ماوراء طبیعی قرآن اتفاق افتاده باشند مجاز بوده است ولی دیگر مجاز نیست؟ چرا در آن موقع خداوند چنین میلی داشته است اما دیگر چنین میلی ندارد؟

همچنین ادعای اینکه خداوند نمی‌خواهد اختیار را از انسانها بگیرد در تناقض با آموزه‌های انجیلی و قرآنی هست. اقوام زیادی بوده‌اند که به خواست خدا قتل عام شده‌اند، قوم نوح، و قوم عاد بعنوان مثال کاملاً نیست شدند، و نیست شدن برابر با گرفتن اختیار از آنها بوده است، آنها قطعاً نمی‌خواستند که بمیرند، حال چگونه است که بعضی اوقات گرفتن اختیار از انسانها جایز و ممکن است اما مدافع سنت اختیار اصرار دارد که این اتفاق نمی‌افتد؟ در نهایت اساساً وجود اختیار در صورت وجود خدا مسئله‌ای است که در آن بسیار جای شک وجود دارد، خدا باور باید ابتدا نشان دهد که وجود خدا با وجود اختیار برای انسانها در تناقض نیست، بعد آغاز به تقریر دفاع سنت اختیار بکند، برای اثبات اینکه اختیار در صورت وجود خدا نمیتواند وجود داشته باشد به نوشتاری با فرنام "تناقض اختیار و وجود خدا" مراجعه کنید.

نتیجه آنکه سنت اختیار نمیتواند مشکلی را برای این برهان ایجاد کند و 1-ج را باطل کند.

سنت الهی نادانسته

سنت الهی نادانسته احتمالاً آخرین حربه‌ای است که خدا باوران در رد این برهان بدان چنگ خواهند زد. مدافعین این سنت این ادعا را دارند که ممکن است سنت الهی نادانسته‌ای وجود داشته باشد که بواسطه آن خداوند ترجیح بدهد اهداف دیگری را بر هدف تحقق وضعیت S ترجیح دهد. در پاسخ به این پرسش که آن سنت نادانسته چیست، خدا باور خواهد گفت که او از چپستی این سنت اطلاعی ندارد، زیرا خدا هنوز آنرا به بشریت اعلام نکرده است. مدافع این سنت نیز فرض 1-ج را هدف گرفته است.

در پاسخ به شبهه میتوان گفت نخست اینکه اگر ما "نمیدانیم که سنت الهی نادانسته‌ای وجود دارد"، هرگز به این معنی نیست که "سنتی نادانسته وجود دارد"، ندانستن ما تنها به معنی ندانستن است، نمیتوانیم بگوییم ما نمیدانیم ولی چنین سنتی وجود دارد. اگر اینگونه ادعای مطرح شود، مدعی تنها مرتکب "سفسطه مصادره به

مطلوب" شده است یعنی فرض کرده است خدایی وجود دارد و چون او وجود دارد قطعاً سنتی نیز وجود دارد، در حالی که وجود داشتن یا عدم وجود او مطلوب این برهان است و خدا باور نمیتواند تنها آنرا مصادره کند و وجود خدا را درست فرض کند.

دوم اینکه اگر هم فرض کنیم چنین سنتی ممکن است وجود داشته باشد، میتوانیم همچنین فرض کنیم که پاسخی نیز برای آن وجود داشته باشد و نشان بدهد که آن سنت نیز نمیتواند اثبات کند تمام شرهای موجود در دنیا شرهای اخلاقی هستند. بالاخره فرض کردن تنها در انحصار خدا باوران که نیست!

سوم اینکه اگر فرض کنیم خدایی وجود داشته باشد و چنین سنتی وجود داشته باشد قابل تصور نیست که خداوند بخواهد آن سنت را و چپستی آنرا اعلام نکند زیرا با اینکار خود سرنوشت بسیار تلخ و ظالمانه ای را برای انسانها رقم زده است و این کار کاملاً غیر اخلاقی است.

چهارم اینکه تا زمانی که این سنت نادانسته دانسته نشود، جایگاه خردگرایی در انکار و نفی وجود خدا خواهد بود. خدا باور با این اعتراض خود تنها در واقع میگوید "خدا وجود دارد اما ما نمیدانیم چرا"، یعنی به عبارت دیگر خرد خویش (خرد چیست؟) را زیر سوال میبرد، که خوب البته "برهان" برای کسی اقامه میشود که عقلانیت و خرد را و اصالت آنرا قبول دارد نه برای انسانهای نیمه عاقل.

پنجم اینکه اگر اینگونه فرضهای نادانسته مجاز هستند، بیخدا نیز میتواند ادعا کند که "برهانی بسیار قوی علیه وجود خدا وجود دارد ولی من آنرا نمیدانم" و بعد بیخدایی را از آن نتیجه بگیرد. در نتیجه سنت نادانسته نیز نمیتواند 1-ج را رد کرده و برهان را باطل سازد.

نتیجه گیری

روشن است که اگر خدایی وجود داشت و اعتقاد داشتن به او سودمند میبود، او هرگز نباید پنهان میشد و باید بگونه ای شواهد و مدارک و نشانه ها از خود باقی میگذاشت که دست کم اکثر مردم به وجود او و برنامه ای که او برای حیات در نظر گرفته است معتقد باشند. این برهان را میتوان با اندکی تغییر به گونه ای بیان کرد که وجود خدای تمامی ادیان را و هر خدایی که باور داشتن به او سودمند باشد و او دارای کمال اخلاقی و سایر ویژگیهای استاندارد خدا باشد شامل شود. لذا از پنهان بودن خدا و همچنین وجود بی اعتقادی نسبت به خدایان مشخص هر دینی میتوان نتیجه گرفت که خدایی وجود ندارد و خدا تنها ساخته ذهن انسان است. خدای پنهان در حقیقت آخرین بتی است که انسان از جنس توهم خویش تراشیده است، اما این بت نیز مانند سایر بت ها شکستنی است و باید با احتیاط از خطر برخورد با خرد حمل شود.

منابع

* برهان پنهانی الهی در دوران اخیر بیش از هرکس دیگری توسط تئودور درنج (Dr.Theodore Drange) تشریح شده است، دفاعیات او از این برهان را میتوانید در کتاب خود او با فرنام **The Arguments From Evil and Nonbelief** و همچنین کتاب تازه تری که به ویرایش مایکل مارتین با فرنام **"The improbability of god"** نوشته شده است بیابید. این نوشتار تماماً بر همین دو اثر تئودور درنج از فلاسفه بیخدا مبتنی است. 1- عبارت الله علی کل شیء قدیر در آیات (2:20, 2:106, 2:109, 2:148, 2:259, 2:284, 3:26, 3:29, 3:165, 3:189, 3:17, 5:19, 5:40, 5:120, 6:17, 8:41, 9:39, 11:4, 16:77, 22:6, 24:45, 29:20, 30:50, 33:27, 35:1, 41:39, 42:9, 46:33, 48:21, 57:2, 59:6, 64:1, 65:12, 66:8, 67:1) 35 بار تکرار شده است. همچنین مشتقات قدیر مانند مقتدر (18:45, 54:42, 54:55) قادرین (75:4, 75:40) قادرون (23:18, 23:95, 70:40, 77:23)، مقتدرون (43:42) و قادر (6:37, 6:65, 17:99, 36, 81, 46:33, 86:8) در آیات دیگر به الله در قرآن نسبت داده شده اند. در انجیل و تورات نیز قدیر بودن به خدا در ((**Gen.17:1 35:11; Jer.32:17,27; Matt.19:26;**)) نسبت داده شده است. (**Mark 10:27; Luke: 1:37; Rev 1:8,19:6**)

3- برای آشنایی بیشتر با این اصل به نوشتاری با فرنام " **A Defense of a Principle of Sufficient Reason**" از کوئنتین اسمیت مراجعه کنید.

4- برای رساله او مراجعه شود به **Religious studies 32 (1996) : 507-12. Cambridge University Press**

توسط: آرش بیخدا